و [یاد کن‌] هنگامى را که ابراهیم به پدر خود «آزر» گفت: «آیا بتان را خدایان [خود] مى‌گیرى؟ من همانا تو و قوم تو را در گمراهى آشکارى مى‌بینم.» (74) و این گونه، ملکوت آسمانها و زمین را به ابراهیم نمایاندیم تا از جمله یقین‌کنندگان باشد. (75) پس چون شب بر او پرده افکند، ستاره‌اى دید؛ گفت: «این پروردگار من است.» و آنگاه چون غروب کرد، گفت: «غروب‌کنندگان را دوست ندارم.» (76) و چون ماه را در حال طلوع دید، گفت: «این پروردگار من است.» آنگاه چون ناپدید شد، گفت: «اگر پروردگارم مرا هدایت نکرده بود قطعاً از گروه گمراهان بودم.» (77) پس چون خورشید را برآمده دید، گفت: «این پروردگار من است. این بزرگتر است.» و هنگامى که افول کرد، گفت: «اى قوم من، من از آنچه [براى خدا] شریک مى‌سازید بیزارم.» (78) من از روى اخلاص، پاکدلانه روى خود را به سوى کسى گردانیدم که آسمانها و زمین را پدید آورده است؛ و من از مشرکان نیستم. (79) و قومش با او به ستیزه پرداختند. گفت: «آیا با من در باره خدا محاجّه مى‌کنید و حال آنکه او مرا راهنمایى کرده است؟ و من از آنچه شریک او مى‌سازید بیمى ندارم، مگر آنکه پروردگارم چیزى بخواهد. علم پروردگارم به هر چیزى احاطه یافته است. پس آیا متذکّر نمى‌شوید؟» (80) و چگونه از آنچه شریک [خدا] مى‌گردانید بترسم، با آنکه شما خود از اینکه چیزى را شریک خدا ساخته‌اید که [خدا] دلیلى در باره آن بر شما نازل نکرده است نمى‌هراسید؟ پس اگر مى‌دانید، کدام یک از [ما] دو دسته به ایمنى سزاوارتر است؟ (81)